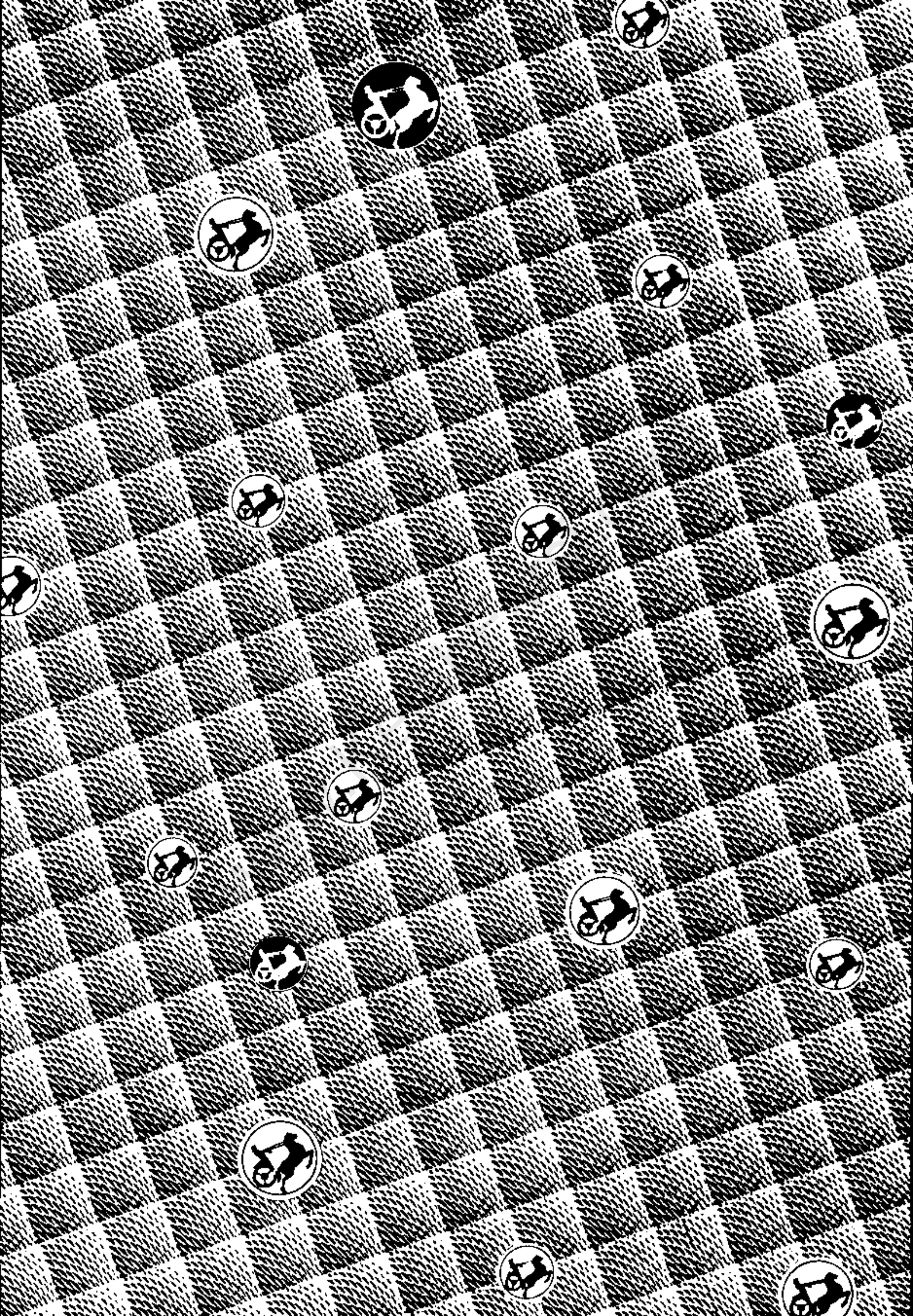


تاریخ مردم ایران

از پادشاهان ساسانیان تا پادشاهان آل بویه

تألیف

دکتر عبدالحسین زرین کوب



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

www.KetabFarsi.com

www.KetabFarsi.com

تاریخ مردم ایران (۲)

کشمکش با قدرتها

تالیف

دکتر عبدالحسین زرین کوب



مؤسسه انتشارات امیرکبیر

تهران، ۱۳۷۷



تاریخ مردم ایران (جلد دوم)
تألیف: دکتر عبدالحسین زرین کوب
چاپ چهارم: ۱۳۷۳
چاپ پنجم: ۱۳۷۷
چاپ و صحافی: چاپخانه سپهر، تهران
تیراژ: ۲۰۰۰ نسخه
حق چاپ محفوظ است.

ISBN: 964 -00-0065-5 (2 Vol.Set)

شابک ۵-۰۰۶۵-۰۰-۹۶۴ (دوره ۲ جلدی)

ISBN: 964 -00-0469-3 (Vol.2)

شابک ۳-۰۴۶۹-۰۰-۹۶۴ (جلد دوم)

مؤسسه انتشارات امیرکبیر تهران، خیابان بهارستان پلاک ۴۸۹

یادداشت

این کتاب در دنبال ایران قبل از اسلام قادیخ مردم ایران را تا آستانه عصر سلجوقیان جستجو می‌کند و در واقع تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی را استمرار گذشته باستانی آن نشان می‌دهد.

در آنچه به تاریخ دستگاه خلافت در طی این قرون مربوط است و در قادیخ ایران بعد از اسلام، اثر دیگر این نویسنده به بعضی حوادث آن اشارت رفته است اینجا به رعایت ایجاز، از تفصیل خودداری شده است چرا که آن تفصیلهای به تاریخ مردم ایران اختصاص ندارد، مربوط به تاریخ اسلام است.

با وجود دقتی که به قدر ممکن در تصحیح نمونه‌ها انجام شد تعدادی غلطهای چاپی باقی است که با سعذرت از خواننده گرامی پاره‌یی از آنها درینجا بدانگونه که باید خوانده شود یاد می‌شود و امیدست که اگر غلطهای دیگر هست خواننده خود به اصلاح آرد: صفحه ۱۳/سطر ۳: رودآسوی، ۱۴/۱۳: معارض، ۱۵/۵: کرده بود، ۲۳/۵: فرار، ۲۹/۵: با سکنه، ۳۲/۲۶: نکته بود که، ۴۰/۱۹: نبال، ۵۷/۶: ثیاذوق، ۶۰/۲۸: A Midsummer Night's Dream، ۱۱۸/۱۶: سختگیر، ۱۱۸/۱۷: سختگیری، ۱۱۸/۲۷: عیاران، ۱۳۴/۱۵: عامل، ۱۶۴/۳: در واقع، ۳۶۴/۲۸: رسید [۷۰] که، ۴۶۰/۳: کورانکیج، ۴۶۴/۱۲: داشت و گویند، ۴۶۵/۳: نمی‌شد [۱۰۶] و، ۴۸۲/۲۱: دارالشفاء، ۵۱۳/۱: اصفهان، ۵۱۵/۱۲: عرضه می‌کردند، ۵۲۶/۳۲: Abbasid، ۵۳۸/۲۴: una، ۵۴۶/۲۱: Abu Saïd، ۵۵۱/۴: بکل طریق، ۵۵۴/۲۶: فهو احمق، ۵۶۴/۳۴: سپهداروی، ۵۶۵/۱۸: مرثد، ۵۶۸/۳۲: ان الجیل، ۵۷۱/۲۹: به حجره خاص، ۵۷۲/۲۷: طریق المنازه، ۵۷۸/۱۳: Philologika، ۵۸۶/۲۳: دال علی بعثه.

در ارجاع به ماخذ و نقل یادداشت‌ها درین کتاب به ذکر گزیده‌یی از مراجع اکتفا شده است. نقد و تفصیل بیشتر در باب اکثر مراجع را باید در قادیخ ایران

بعد از اسلام و احیاناً در تاریخ دد قرازو، جست.

در یادداشت‌ها گه‌گاه ایضاحات و ارجاعات متضمن اطلاعاتی است که در فهم مطالب متن ضرورت قطعی ندارد. ذکر آن موارد که تعداد بسیار معدودی هم بیش نیست از آن روست که آنچه را احیاناً در برخی نوشته‌های دیگر مجالی برای روشنگری در باب آنها به‌دست‌نیامده است روشن کند و به‌هرحال از آن بابت امیدست نویسنده مورد اعتراضی نباشد.

در تهیه اسباب کار و تصحیح نمونه‌ها و تنظیم فهرست‌ها درین کتاب به‌لطف و حوصله عزیزان بسیار مدیونم که از جمله لطف خانم فاطمه زندی، حسن‌علی چیت‌ساز، و دکتر مهدی ساحوزی درخور تقدیر و سپاس فراوان است.

مشهد، اردیبهشت ۱۳۶۷

فهرست مندرجات

۸. ادیان و اهل کتاب ۱۵۶-۱۶۲
 ۹. مقامات اهل مذاهب ۱۶۲-۱۶۹
 ۱۰. متکلمان شیعه ۱۶۹-۱۷۱
 ۱۱. فلسفه و تصوف ۱۷۱-۱۷۷

۳

از نشابور تا غزنه

۱. ساوراءالنهر و قلمرو سامانیان ۱۸۱-۱۸۴
 ۲. اسمعیل و برادرش نصر ۱۸۴-۱۸۹
 ۳. احمد و پسرش نصر ۱۸۹-۲۰۳
 ۴. نوح بن نصر و آغاز انحطاط سامانیان
 ۲۰۳-۲۰۵
 ۵. سامانیان و غلبه امرا و درباریان
 ۲۰۵-۲۱۸
 ۶. ترکان در ساوراءالنهر و سقوط سامانیان
 ۲۱۸-۲۲۶
 ۷. سامانیان و احیاء فرهنگ ملی ۲۲۶-۲۲۸
 ۸. غزنویان - از البتکین تا محمود ۲۲۹-۲۳۲
 ۹. محمود غزنوی ۲۳۲-۲۴۸
 ۱۰. محمد و برادرش سعید ۲۴۹-۲۶۲
 ۱۱. غزنویان: دیوان و دربار ۲۶۲-۲۹۲

۴

مردم ریگ بغداد

۱. سلاله های محلی: بنی دلف ۲۹۵-۳۰۲

۱

افقهای تازه

۱. سقوط ساسانیان و پی آمدهایش ۱۱-۱۷
 ۲. یزدگرد سوم و فرار و سرگ ۱۷-۲۷
 ۳. اعراب در ایران ۲۷-۳۷
 ۴. قیام های ضداسوی ۳۷-۴۸
 ۵. ایرانیان و فرجام دولت اسوی ۴۸-۵۹
 ۶. عباسیان و قیام ها ۵۹-۷۳
 ۷. نهضت های فکری و براسمه ۷۳-۸۲
 ۸. طوایف و اقوام در ایران این دو قرن ۸۲-۸۷
 ۹. اختلافات درالسنه و آداب و سنن ۸۷-۹۳
 ۱۰. خراسان و طلوع فرهنگ و استقلال
 ۹۳-۹۴

۲

کشمکش و رستاخیز

۱. طاهریان - در خراسان ۹۷-۱۰۳
 ۲. صفاریان - سیستان و یعقوب ۱۰۳-۱۱۲
 ۳. عمرولیث و فرجام صفاریان ۱۱۳-۱۲۲
 ۴. طبرستان و قیام برضد طاهریان ۱۲۲-۱۲۷
 ۵. علویان طبرستان و کشمکش با خلفا
 ۱۲۷-۱۳۵
 ۶. ناصر کبیر و اخلاف اطروش ۱۳۵-۱۴۲
 ۷. ایران: شیعه و خوارج ۱۴۲-۱۵۶

۴. دولت آل بویه و اخلاف عضدالدوله
۴۵۲-۴۵۶
۵. فخرالدوله و صاحب بن عباد
۴۵۶-۴۶۳
۶. آل بویه و وزراء
۴۶۳-۴۶۸
۷. وزراء آل بویه و ترویج فرهنگ
۴۶۸-۴۶۹
۸. تزلزل و هرج و مرج
۴۶۹-۴۷۰
۹. آل بویه: القاب و عناوین
۴۷۰-۴۷۱
۱۰. اخلاف عضدالدوله، کشمکش و سقوط
۴۷۱-۴۷۸
۱۱. تشیع و تسامح
۴۷۸-۴۸۱
۱۲. آل بویه و علاقه به ابنیه و آبادانی
۴۸۱-۴۸۳
۱۳. سیده و پسرانش شمس الدوله و مجدالدوله
۴۸۳-۴۹۱
۱۴. علاء الدوله ابن کاکویه و ابن سینا
۴۹۱-۴۹۴
۱۵. آل بویه و حکماء
۴۹۴-۴۹۶
۱۶. ولایت فهله و شعر و فرهنگ آن در این عهد
۴۹۶-۵۰۹
۱۷. جاسعه و احوال اقتصادی
۵۰۹-۵۱۵
۱۸. بلاهای عام و پایان عهد آل بویه
۵۱۵-۵۱۸
۱۹. پایان عهد بویه و آغاز دوران ترکمانان
۵۱۸-۵۲۰

یادداشت‌ها

۱. افتهای تازه
۵۲۱-۵۳۳
۲. کشمکش و رستاخیز
۵۳۳-۵۴۳
۳. از نشاپورتا غزنه
۵۴۳-۵۵۵
۴. سرده ریگ بغداد
۵۵۵-۵۶۰
۵. در کرانه های خزر
۵۶۰-۵۷۱
۶. از اصفهان تا بغداد
۵۷۱-۵۸۷

فهرست‌ها

۱. کتابنامه
۵۸۸-۵۹۱
۲. فهرست راهنما
۵۹۳-۶۰۵

۲. ساجیان و دستگاه خلیفه
۳۰۲-۳۰۹
۳. دیسم کرد و سالار سرزبان
۳۰۹-۳۱۲
۴. سالاریان آذربایجان آل مسافر در طارم
۳۱۳-۳۱۵
۵. روادیان در آذربایجان
۳۱۵-۳۱۹
۶. شدادیان اران
۳۱۹-۳۲۲
۷. فرمانروایان دربند و شروان
۳۲۲-۳۳۱
۸. کردان و شبانکارگان
۳۳۱-۳۳۳
۹. طوایف دیلم و گیل
۳۳۳-۳۳۶
۱۰. جستانیان و آل مسافر
۳۳۶-۳۳۸

۵

در کرانه های خزر

۱. ولایات ساحلی و جبال در عصر قنوج
۳۴۱-۳۵۰
۲. سابقه خاندانهای قبل از اسلام
۳۵۰-۳۵۴
۳. مسغان و گیل گیلان
۳۵۴-۳۵۶
۴. آل دابویه و آل باذوسفان
۳۵۶-۳۶۰
۵. آل باوند و سابقه آنها
۳۶۰-۳۶۲
۶. آل دابویه و خاندان جاماسپ
۳۶۲-۳۶۹
۷. خاندان قارن آل سوخرا
۳۶۹-۳۷۶
۸. سلاله باوند و ملوک جبال
۳۷۶-۳۸۱
۹. آل باذوسپانان در رویان
۳۸۱-۳۸۲
۱۰. سرکردگان گیل و دیلم: اسفار و مرداویج
۳۸۲-۳۹۵
۱۱. وشمگیر و قلمرو آل زیار
۳۹۵-۴۰۴
۱۲. قابوس و جانشینان او
۴۰۴-۴۱۴

۶

از اصفهان تا بغداد

۱. آل بویه در بغداد و ایران
۴۱۷-۴۲۵
۲. معزالدوله و جانشینی عمادالدوله
۴۲۵-۴۳۱
۳. عضدالدوله - کشمکش با عزالدوله و
فخرالدوله
۴۳۱-۴۵۲

۱
افقهای تازه

www.KetabFarsi.com

سقوط دولت دیرینه سال ساسانی که اردشیر بابکان آن را بنیاد نهاد و مرگ یزدگرد شهریار به پایانش آورد، در جریان استمرار حیات مردم ایران موجب وقفه‌یی نشد. به دنبال شکست قادیسیه و نهاوند [۱] وقتی خشم و وحشت ناشی از هیجان عام مردم که برای آنها ورود یک سپاه فاتح در حکم اهانتی به غیرت و حیثیت همگان تلقی می‌شد فروکش کرد آیین فاتحان با آنکه به همراه سپاه مهاجم به کشور وارد می‌گشت برای بسیاری مردم تدریجاً خوشایند و آسان پذیر شد و حتی در نزد برخی طبقات نیز همچون مژده‌ی رهایی به نظر آمد؛ رهایی از غلبه‌ی اهریمنی نجبا و اهل بیوتات که از عهد هرمزد خسرو رقابت‌های قدرت‌جویانه‌ی آنها سراسر ایران‌شهر را از تیسفون تا خراسان و از آذربادگان تا سیستان به دست هرج و مرج و ستیز و آشوب سپرده بود و پادشاهان را هم مثل شهروندان و روستائیان دستخوش نابکاریها و بازیچه‌ی بدسگالیهای خویش کرده بود، رهایی از قدرت خشونت‌آمیز «ملکان‌ملکا» که از روزگار «دش‌خوتائیه» [۲] اسکندر و پیش از آن هرگونه فکر روشنی را از افق فرهنگ عام رانده بود و آنگونه که عربی هوشمند از اردوی سعدبن ابی وقاص در درگاه رستم سردار یزدگرد گفته بود برخی انسانها را در برابر برخی دیگر به بندگی و نیایش وادار کرده بود [۳]، رهایی از سلطه‌ی فریب‌آمیز و جابرانه‌ی مغان و آتوریانان که آذر «مقدس خوانده» آتشگاه آنها از عهد خسرو کوانتان‌باز، همه چیز را از شهر تا روستا در کام سیری‌ناپذیر خویش اوبارده بود و جز خشم و آز و فریب و دروج چیزی برای مردم باقی نگذاشته بود.

فاتحان که در آغاز ورود همه جا با ناخرسندی بومیان مواجه شدند، همه جا مثل تیسفون بانگ دثوان آمدند ناخرسندی عام را از ورود آنها اعلام می کرد، و همه جا دیدار آنها برای مردم مثل آنچه در سیستان گفته شد همچون پدید آمدن آهرمن در روشنی روز تلقی می شد و مثل آنچه در برخورد با مردم قم روی داد با قهر و نفرت روبرو بود [۴] هدیه شان مساوات قرآنی و شعارشان الزام رهایی خلق از اوهام شرک و خلاصی از بندگی نسبت به جباران بود و این هدیه و شعار تازه و آرمانی برای بیشترین مردم ایران بیشتر از آن کنجکاوی انگیز و حتی بیشتر از آن دلپسند و خوش آیند بود که تدریجاً به جاذبه آن تسلیم نشوند و به خاطر دفاع از آنچه سقوط آن در آن احوال اجتناب ناپذیر بود در برابر آن به مقاومت برخیزند.

آیین اسلام که پیام دعوتش را فاتحان با خود می آوردند به امتیازات دیرینه نجبا و موبدان که طی قرنهای پیشترینه مردم ایران را در نوعی بندگی محنت بار نگهداشته بود خاتمه می داد، دیوارهای عظیم طبقاتی را که بین واستریوشان محروم با واسپوهران و موبدان و آزاتان فاصله بی عبورناپذیر به وجود آورده بود فرو می ریخت [۵] و پیداست که مقاومت در مقابل آن فقط تا وقتی دوام می داشت که عادت به تقالید کهنه، عام خلق را از درک محتوای این پیام پر معنی مانع می آمد و یا غرور قومی همکاری و برادری با کسانی را که ورودشان با غارت و خشونت ناشی از طبع بدوی شان همراه بود و اخلاق اسلامی هنوز در بسیاری از خود آنها رسوخ نکرده بود [۶] در نزد ایشان تحمل ناپذیر می ساخت.

اما سیل موج انسانی که در دنبال فتح مداین و جنگ نهاوند در تمام ایران شهر به اندک مدت شهرها و جاده ها را در همه جا ازین فاتحان پر ساخت تدریجاً بر حس بیگانه دشمنی غالب آمد و واقع نگری ناشی از شعور تجربی، چشم «طبقات در طی قرنهای محروم مانده» را به افق تازه بی که بر روی آنها گشوده می شد باز کرد.

افق تازه، طلوع دنیایی را اعلام می کرد که به حکم قرآن کریم می بایست در آن دیگر هرگز بعضی مردم بعضی دیگر را به بندگی نگیرند، و موبدان و واسپو-هران هرچه را به مینوگ و گیتیگ تعلق دارد بین خود چنان تقسیم نمایند که واستریوشان و کشاورزان و شبانکارگان ملک از همه چیز محروم بمانند. فرار بسیاری

ازین واسپوهران و مسوبدان و آزاتان که همراه موکب یزدگرد شهریار یا بهدنبال آن، با عجله از غرب به شرق و از ولایات پارس و ماد و فهله به خراسان و طبرستان و آنسوی روی آسوی می گریختند و از ثروت و مکنت غارت کرده و «طی سالیان دراز اندوخته» خود آنچه را قابل حمل بود با جان «ناقابل» خویش نجات می دادند و رعایای خود را در مقابل دشمن رها می کردند نیز نشانه طلوع دنیایی بود که دیگر به نوبت آنها در «پنج روزه» زندگی پرتجمل و اشرافی شان خاتمه می داد و دور تازه‌یی را برای مردم ایران آغاز می کرد.

در حقیقت فرجام کار یزدگرد که جزئیات آن در افسانه‌هایی آکنده از مبالغه‌ها و تناقض‌ها غرق ابهام هم گشت در آنچه به حدیث آسیابان و مرگ پادشاه در آسیاب مرو مربوط می شود به طور رمزی متضمن اعلام این نکته بود که ازین پس آنکه بر سرنوشت ملک از دست رفته حکم خواهد راند ملکان ملکای مغرور خود کامه عاری از عقل و تدبیر نخواهد بود. آسیابان خانه به دوش زیرک بینوایی خواهد بود که به کمک همگنان خویش سرزمین دیرینه روز «به دست سرنوشت رها شده» را که پادشاهان و واسپوهران آن را تسلیم قحطی و دروج و دشمن کردند از میان شعله‌های خشم و کین بیرون خواهد آورد و از میراث گذشته‌ها آنچه را در دنیای تازه قابل بقاست حفظ خواهد کرد و با شکیبایی و بردباری و خویش‌باری نشان خواهد داد که آنچه کشور را نگه می دارد و تاریخ را دوام می بخشد کار کشاورز و پالیزبان و استربان و آسیابان و نگهبان و پیشه‌ور و دهقان و دیر و مرد فرهنگ و هنرست و اسپوهر و وزرگ فرمدار و مرزبان و فادوسپان و آتوربان و شهربان مادام که حیاتشان یکسره در بیکارگی و عشرت‌جویی می گذرد نقشی ناگزیر و جایگزین ناپذیر در تأمین حیات و تضمین بقای ملک نخواهند داشت.

بدینگونه ماجرای آسیابان مرو هم هرچه بود بیش از نبرد نهاوند و شکست قادسیه مانع از استمرار تاریخ و حیات مردم ایران نشد و غلبه سواران نیزه‌گذار پهنه بیابانهای بی‌فریاد که با یک «پیام از مینوک رسیده آسمانی» افق‌های روشن و تازه‌یی بر زندگی هاشان گشود نیروی حیاتی آفریننده‌یی را که در وجود طبقه نوخاسته تازه به صحنه رسیده و استریوشان می شکفت و بازمانده نیروی طبقه آزاتان را هم در خود حل یا با خود متعادل و هم‌آهنگ می ساخت از بند رها کرد و برای حفظ و استمرار فرهنگ کهن و دیرپای پرمایه‌یی آمادگی تمام داد.

چنانکه در دنبال زدوخوردهایی که «جابه‌جایی» این نیروها آن را الزام می‌کرد و مخصوصاً به دنبال مرگ نایب‌سیده‌یی که در آسیاب خارج از شهر مرو در کنار رود مرغاب به سراغ یزدگرد شهریار آمد آب‌ها از آسیاب افتاد. شهرهای فلات که دیگر با یک سازمان منظم لشکری متمرکز سروکار نداشت یکایک ضمن قبول جزیه و خراجی مورد توافق با دست‌اندرکاران بنای دنیای تازه کنار آمد و دیده‌ها حتی آنجا که در دست مالکان گذشته خویش نماند همچنان در دست برزبگران محروم و بی‌نواهی سابق در مقابل پرداخت خراج نه‌چندان غیر منصفانه‌یی زندگی گذشته را در روشنی یک افق تازه ادامه داد.

درین دنیای تازه همه چیز در زمین و آسمان جابه‌جا شد اما همه چیز در پرتو نظمی دیگر، که صبغه الهی و منشأ آسمانی داشت باز همچنان استوار پابرجا ماند؛ انگره سینو یا نام تازه‌اش همچنان بارگناه تمام انسانها را به گردن گرفت و اوهرمزد با یک اسم دیگر خویش در اوج قله تنزیه و تقدیس فایقی که داشت از اتهام هرگونه عارض و سنازعی در ملک و قدرت لایزالی خود منزّه ماند. امشاسپند و سروش و دیو و فرشته نیز با نام‌های تازه آرزوها و نیازهای هرگزینۀ انسان‌ها را همچنان تا آستانه کام و یافت همراهی کرد. ساکان ملکای به سوی شرق گریخته نیز با نام جدید خویش از جانب غرب سر برکرد و در دمشق و بغداد با نام تازه سرشت کهنه دیرینه خود را آشکار کرد و آزاتان و سرزبانان خود را هم عنوان تازه داد. اما باورهای تازه برای کسانی که تدریجاً آیین فاتحان را با میل و علاقه استقبال کردند اسیده‌های تازه و اندیشه‌های تازه آورد و آنان را نیز که برکیش سابق پدران باقی ماندند با پرسش‌های تازه روبرو ساخت.

سع‌هذا آن کس که کیش خویش رها کرد و از آمده خویشتن را شادمان یافت، از گذشته نکرد دیگر یاد. آن کس هم که کیش خویش رها نکرد تا وقتی گزیت سرو و خراج زمین [v] خود را می‌پرداخت فاتحان را چندان مایه آزار نمی‌دید. اما آن کس که با اصرار در حفظ آیین پدران از ورود بیگانه و از آنچه نخوت و تعدی فاتحان می‌خواند ناخرسندی نشان می‌داد، از سلطه این سواران نیزه‌گذار خود را در رنج می‌دید، با آنها به کین‌جویی برمی‌خاست و جان و خواسته خود و کسانش را در راه این ستمپندگی خویش به‌زیان می‌آورد. لیکن وی نیز آنچه آن را به‌عنوان نخوت و تعدی ناروا در نزد برخی ازین فاتحان محکوم می‌کرد،

خود و پدرانیش یک دو نسل پیش در نبردهای خسرو پرویز و تاخت و تازهای هیاطله در عهد پیروز و خسرو به صورتهای دیگر در نقش غالب یا مغلوب تجربه کرده بود و حتی نیم قرن پیش ازین خود یا کسانش نظیر آن را در نواحی ارمنستان و سوریه و مصر و فلسطین نسبت به کسانی که مقهور دستگاه جنگی سپاه خسرو شده بودند اعمال کرده بودند.

با آنکه در کشاکش این حوادث تازه هم همه جا تلفات و خسارات بسیار برای شهر و ده و برای خویش و پیوند مردم ایران پیش آمد در پایان جنگها وقتی خشم و تعصب در نزد غالب و مغلوب جای خود را به همسازی و دمسازی انسانی داد گذشت زمان و سعی و جهد انسان دفع خسارات و جبران تلفات را ممکن کرد. مالکیت اشرافی و قدرت نامحدود ملکی واسپوهران و سوبدان و اهل بیوتات به دنبال جنگهایی که به قتل یا فرار اکثر آنها انجامید تزلزل یافت اما دهقان مالک که فاقد قدرت و امتیاز نجبا و اهل بیوتات بود و در ناحیه بالنسبه محدود ملکی خود باقی ماند تا آنگاه که خراج خود را همراه با حساب بدهی های ناحیه اش می پرداخت قدرتش در حوزه ملکی خود متزلزل نشد و خودش به ترک دین پدران الزام نگردید. قدرت فایقی هم که در عهد یزدگرد شهریاری باج و خراج و بیگاری و خدمات لشکری را به اهل شهر و روستا تحمیل می کرد هر چند با تبدیل عنوان پرتنطنه ملکان ملکا به نام ساده خلیفه قدرت نمایی گذشته را ترک نکرد باز خیلی بیشتر از گذشته قابل دسترس و مرجع تظلم بود.

در چنین حالی جز نزد آنها که غلبه ناپیوسیده سواران نیزه گذار تازی [۸] را برای غرور و تعصب خود تحمل ناپذیر می دیدند، سرگ یزدگرد و سقوط خاندان چهارصدساله بنی ساسان به اظهار تأسف و حسرت بسیار نمی ارزید چرا که در فردای آن روزهای سخت نیز آفتاب از جای هر روز خود طلوع کرد و زمین هم از سر جای دایمی خود تکان نخورد. کشت مرد برزیگر باز در هنگام خود سبز شد نهالش جوانه زد و بوستانش میوه داد. شبان کوهستان هم مثل سالهای گذشته همچنان رمه اسب و گاو و گله بز و گوسفندش بچه آورد مرغ و ماکیانش تخم و جوجه داد و خودش هم مثل مرد برزیگر و مرد شهری خانه محقر خویش را از دخترها و پسرهای نوزاد و شاد و خندانی که از روزهای گذشته هرگز جز در قصه مادر بزرگ چیزی نشنیدند پرکرد و در میان تمام دگرگونی ها ذوق حیات و علاقه به حفظ نوع

در سراسر ملک از دست‌رفته ساسانیان همچنان دوام یافت. هم صنعتگر و پیشه‌ور اهل بازار با زندگی تازه کنار آمد و هرگونه بود با آن انس گرفت و هم دیر و کارگزار اهل دیوان در دستگاه جدید کار خود را دنبال کرد و نقشی را که در ترتیب و تنظیم دخل و خرج و تأمین عدل و امن دنیای ایرانشهر خویش داشت همچنان پیش برد.

عامل خلیفه هم در سراسر کشور هر جا بود اگر نماینده یک حجاج خونخوار از بنی ثقیف یا خویشاوند یک والی بی‌بندوبار وابسته به آل مروان یا آل سفیان نبود غالباً با آهستگی و آرامشی بیش از یک حاکم یا عامل عهد ساسانی با شهروندان حوزه حکمرانی خویش سلوک می‌کرد و شهروند تابع اگر خود را متعهد به شورشگری و ناسازگاری نمی‌دید با دلگرمی و اعتمادی بیشتر از دوران هرج و مرج پایان عهد یزدگرد آنچه را به زندگی مدیون بود به انجام می‌آورد.

چنین کسی سفره خود را از محرمات و ناخوردنی‌هایی که آیین تازه ترک آن را الزام می‌کرد و بسترش را از رسم منسوخ خویدوگدس^۱ [۹] که در کیش جدید زشت و ناروا بود پیراست. البته در خرید و فروخت، و در ارث و تبنی و عتق و هبه هم قانونی را که غالباً جز در برخی جزئیات با شیوه سابق زندگی وی مغایر نبود پذیرفت.

با این حال آنکس که مرد کارزار یا مرد آتشگاه بود در کنار آمدن با زندگی تازه دشواریهای بیشتر داشت. مرد جنگی هرچند آیین تازه را پذیرفت در جرگه سپاه خلیفه دمشق که به کسب غنایم بیش از کسب مشوبات می‌اندیشید جز به‌عنوان یک مولی و آن نیز در بین پیاده لشکر جایی نداشت و البته از غنیمت هم بهره‌ی زیادی حاصل نمی‌کرد. مرد آتشگاه هم جز با قبول آیین تازه در جامعه جدید حق قابل ملاحظه‌ی نداشت و به‌هرحال دانش و فرهنگ او جز در بین نسلهای بعد، آن هم در آنچه به عقاید و حکایات قوم مربوط می‌شد، توجه کسی را جلب نمی‌کرد. با وجود تلفات و خسارات بسیار که در دنبال چنین سقوط انفجارآمیزی وقوع آن اجتناب‌ناپذیر بود و با وجود کشمکشها و زورآزمایی‌هایی که به‌خواهوانان دنیای گذشته مجال تجربه مقاومت و نیل به‌آمدگی جهت سازگاری و سازندگی بعدی داد حداکثر یک نسل بعد از سقوط ساسانیان زندگی مردم ایران در پرتو قانون

تازه روال سابق خود را از سر گرفت.

آزاده‌سرد در درگیری با زندگی از هرگونه کژگرایی و بدسگالی خویشتن را دور نگهداشت. مرد کار و زحمت در مزرعه و کارگاه خویش در افزونی محصول کوشید. مرد دانش در آشنایی با زبان و فرهنگ مربوط به آیین تازه جهد و سعی خویش را تا حد سازندگی به کار انداخت و در عین حال مدحتگر قدرت هم تملق و تعارف خود را که در گذشته نثار واسپوهر و مرزبان و کنارنگ و ملکان ملکامی کرد در دنیای تازه نیز گوش‌های دراز خوشباور دیگری برای شنیدن یاوه‌های خویش و آنچه در شعر و نثر تازی ادایش می‌نمود پیدا کرد. شکایتگر ناراضی نیز که هیچ چیز او را خرسند و خاموش نمی‌ساخت ناخرسندی و اعتراض خود را در خلوت و البته در زیر لب با همگنان خویش در میان نهاد. و باز مثل گذشته در سراسر قلمرو آل‌ساسان دروغ و تقلب بازاریان و اجحاف و تعدی عوانان و فریب و تظاهر رؤسای عوام به زندگی عامه فساد درمان‌ناپذیری را که در هیچ «ناکجاآبادی» رهایی از آن امکان نداشت دوباره باز داد.

بدینگونه، بنای چهارصد ساله‌یی که در واقع خسرو پرویز با ستیزه‌های بی‌حاصل و خونریزیهای بدفرجام خویش پایه‌هایش را به شدت سست و متزلزل کرده بود بر سر یزدگرد شهریار که در سنین هشت سالگی سرش در زیر بار مسئولیتهایی که یک تاج لرزان و ناستعادل بر آن تحمیل می‌کرد به شدت خم گشته بود فرود آمد. این آخرین ملکان ملکای خاندان اردشیر و شاپور با سلطنت کوتاه سراسر تشویش و آشوب خود جریمه سلطنت‌های طولانی و سراسر تجمل و تعدی اجدادی را پرداخت که آنچه دوران بعد از خسرو پرویز را در آشوبگری و نابسامانی دودمان برانداز دربار و پریشانی و نافرمانی تمام کشور فرو برد [۱۰]. جز حاصل اجتناب‌ناپذیر آن به‌شمار نمی‌آمد و توالی رویدادها بار سنگین تمام مسئولیت‌های ناشی از آن احوال را بر دوش ناستوان وی افکنده بود. سرانجام مرگی نه‌چندان آبرومند، که در واحه سرو با این آخرین پادشاه دنیای باستانی ایران میعاد داشت او را با وجود موکبی انبوه و پرازدحام که طی سالها در بدری به‌وی پیوسته بود در حوالی رود مرغاب، در زیر سقف محقر یک آسیاب دورافتاده، تنها و بی‌پناه ملاقات کرد.

درینجا یزدگرد به کنار واحه‌یی رسیده بود که آنسوی بیابان‌هایش ولایات طخارستان و خوارزم و باخترا و سغد و فرغانه را شامل می‌شد و با آنکه درین ایام ولایات مزبور دیگر تحت نظارت بلاواسطه یا مع‌الواسطه ملکان ملکا نبود از حیث کیش و نژاد و زبان با آنچه در خراسان بود تفاوت زیادی نداشت و طول سابقه بازرگانی با چین و ماوراءالنهر، آن نواحی را همواره مثل بخشی از دنیای ایران و کانون اقامت و مسافرت دایم بازرگانان ایران ساخته بود.

ازین رو در آن ایام هرج و مرج و آشوب این نواحی برای کسانی که می‌خواستند از پیش سیل هجوم تازیان بگریزند سرزمینی مساعد و مهمان‌نواز محسوب می‌شد و ثروتهای مادی و غیرمادی مورد دستبرد یا معروض خطر را پناه می‌داد. هرچند بعید می‌نماید که یزدگرد در هنگام اقامت در تیسفون پاره‌یی از اسوال یا کسان خود را برای رهایی از خطر از همین طریق به سرزمین چین فرستاده باشد [۱۱] از التجاء برخی بازماندگان وی به دربار چین به نظر می‌آید، خود وی نیز مقارن ورود به اقصای بلاد خراسان به سعی در جلب حمایت چین اندیشیده باشد و هرچند چین هم در وضعی نبوده است که در اعاده قدرت به یک فرمانروای بی‌پناه و بی‌امید سرزمین پارس کمک نماید ظاهراً اقدام وی در استمداد از چین و حتی احتمال این اقدام، عناصر ترک و هیاطله را در مجاورت بلاد خراسان نسبت به وی، به سوءظن انداخته باشد و به همین سبب نیز ک ترک طرخان فرمانروای هیاطله در حدود بادغیس، و همچنین خاقان طوایف ترک که نیز ک در آن ایام تابع وی بوده است برای آنکه این اقدام وی بهانه‌یی جهت لشکرکشی چین به ماوراءالنهر نشود بر ضد یزدگرد با ماهویه سوری مرزبان ولایت مرو در طرح توطئه‌یی مشترک جهت توقیف یا قتل او همدست و همدستان شده باشند.

درواقع یزدگرد که در نواحی مرو تقریباً به پایان قلمرو خود در جانب شرق رسیده بود قسمت عمده کشور خود را به دنبال سالها توارى و سرگردانی پس پشت نهاده بود. این قلمرو پروسعت از مرو تا خوارری شامل خراسان و قومس می‌شد و ماوراء ری در جانب کوه‌های شمالی شامل طبرستان و گیلان و در جانب هامونهای جنوبی و غربی شامل ولایات فهله (- پهلوی) و جبال بود که تا ولایت عراق و تیسفون امتداد داشت. در قسمتی از شمال این نواحی ولایت آذربایجان بود و حدود جنوبی آنها هم به ولایت اهواز (- خوزستان) و فارس منتهی می‌گشت. ولایت

فارس هم در جانب شرقی خود متصل به کرمان می‌شد و از کرمان قلمرو ملکان ملکا به سیستان و قهستان منتهی می‌گشت که برای ولایت خراسان در حکم نیمروز (= جنوب) بود. یزدگرد شهریار نیز در طی سرگردانی‌های سالیان بعد از قادسیه در غالب این ولایات سپاه اعراب را به دنبال خود کشانیده بود و با آنکه در بعضی از آنها نیز حتی بیش از یکسال مجال توقف یافته بود هرگز دیگر نتوانسته بود به دنبال شکست جلولا و نهاوند نیرویی متحد و متمرکز و آماده مقاومت برای مقابله با دشمن تجهیز کند.

از جمله این ولایات، خراسان که وی درین هنگام به اقصای حدود شرقی آن نزدیک شده بود ظاهراً در آغاز سلطنت وی در قبول فرمانرواییش تردید و مخالفت نشان داده بود. این ولایت در آن ایام یک ربع کشور محسوب می‌شد و سیستان و غرچستان و جرجان و نواحی شرقی طبرستان هم بدان ملحق بود خود آن هم از بلخ و مرو تا طوس و نساپور را دربر می‌گرفت و نواحی غربی آن به ولایت قومس می‌رسید و قومس که از بسطام و دامغان تا سمنان و خوارری را شامل می‌شد نقطه‌یی بود که از عهد یزدگرد اول منطقه دفاعی محسوب می‌شد و برای جلوگیری از توسعه نفوذ هیاطله و خیونان از همان اواسط عهد ساسانی در آنجا استحکاماتی بنا شده بود. درین ایام اسپهبد ماد (= جبال) از خاندان مهران و اسپهبد خراسان از خاندان قارن درین نواحی مرزی صاحب قدرت و در عین حال تا حدی ناظر و مراقب یکدیگر بودند.

در آنسوی ری بر جانب هامونها ولایت جبال واقع بود که سرزمین قدیم ماد را دربر داشت و قسمت مرکزی آن ولایت فهله خوانده می‌شد شامل ری و قزوین و زنجان و همدان و قم و اصفهان و دینور و کرمانشاهان و حلوان و شهر زور و آذربایجان می‌گشت و اینهمه با نواحی غربی گیلان و طبرستان در حوزه حکمرانی اسپهبد آذربایجان واقع بود. این ولایات که مخصوصاً در قسمت کوهستانهای غربی محل اقامت تابستانی پادشاهان ساسانی بود و قصرها و بناهای جالبی از آنها به یادگار داشت از جانب غربی به ولایت عراق و از ناحیه جنوبی به ولایات اهواز و فارس منتهی می‌گشت.

ولایت عراق که سداين كسرى كرسى آن بود و این ناحیه با شهرهای تیسفون و اسبانبور و رومیه و بردسیر و ساباط تختگاه سراسر ایران شهر محسوب می‌گشت غیر از

مداین شامل اطراف دجله و فرات هم بود و از حد جنوب تا نواحی سردابی بطایح و از حد شمال تا دیاربکر و دیار ربیع و مضر می کشید والی نظامی مستقل جداگانه بی داشت که اسپهبد مغرب (- خوربران) خوانده می شد. ولایت فارس هم که درین ایام شامل اهواز نیز می شد از استخر و ارجان و شیراز و کازرون تا رامهرمز و شوش و ایذج و جندی شاپور را هم متضمن بود و کرمان هم در تحت نظارت اسپهبد جنوب (- نیمروز) به این ولایات ملحق می شد و اینهمه به سبب نزدیکی به تختگاه ملکان ملکا و پیوستگی با سرزمین هایی که خاندان فرمانروایی از آنجا برخاسته بود در مجموع اجزاء قلمرو ساسانیان اهمیت خاص داشت.

یزدگرد شهریار که در واحه مرو تمام این نواحی وسیع را پشت سر گذاشته بود و اعراب را در تعقیب خود تقریباً به همه این نواحی کشانده بود در مرو با مرزبان ولایت ماهویه بن ماه فنه (- ماه پناه) از خاندان سورن پهلوان سروکار داشت و در آنسوی مرو در جانب بادغیس و هرات یا نیزک طرخان و در ولایت طخارستان با یبغو سرکرده طوایف هیاطله روبرو بود که برخلاف آنچه در اندیشه وی بود آنها هم در نواحی قلمرو خویش همانند اخشید ولایت سغد و افشین اشروسنه به حفظ استقلال محلی خویش بیش از سعی در اتحاد با ملکان ملکای تخت و تاج ازدست داده تیسفون علاقه نشان می دادند. در تمام این ولایات هم غیر از اعراب که در این ایام پادشاه فراری را همه جا تعقیب می کردند یزدگرد که از آغاز سلطنت خویش با اختلافات نجبا مواجه بود درین سالها نیز همه جا نجبا و بزرگان را معارض و مخالف خود می یافت و تقریباً به هر جا می رفت از جانب آنها جز وعده های دروغ و جز خیانت و اهانت چیزی عایدش نمی شد.

موکب ملکانه وی نیز که شامل دیران و خدمتگزاران و پاسداران شخصی و زنان و کودکان و پیران خاندان بود و البته خنیاگران و مطربان و خوالیگران پادشاه و همچنین گروگانهایی را که در سراسر راه برای اطمینان از فرمانبرداری حکام محلی از آنها گرفته بود نیز در بر می گرفت بر کسانی هم که به امید بازگشت با پادشاه فراری جان و ثروت خود را نیز درین همراهی به گمان خود از دستبرد غارتیان نجات می دادند و با این حال بارمخارج هر روزینه خود آنها هم بر هزینه دستگاه پادشاه تحمیل می شد مشتمل می گشت و با وصول این موکب انبوه بالغ بر چهار هزار نفر [۱۲] به خراسان خط سیر فراریان به سرزمین های آنسوی آسوی که نواحی بلخ و ترمذ و

سغد و بخارا و ماوراء آنها را شامل می‌شد معلوم می‌گشت و کثرت این موکب در طول راه بسیاری از شهرها را هم که به علت تعلیق رفت و آمد کاروانها از جهت خواربار در مضیقه بودند به قحطی تهدید می‌کرد.

غیر از کسانی که درین ماجرا به امید رهایی یا از بیم گرفتاری، خط سیر فرار شاهانه را دنبال می‌کردند هجوم دسته‌های سپاه عرب که در تعقیب فراریان - و تا حدی جهت به دست آوردن غنیمت‌هایی از آنچه همراه این اردوی ننگ و خجالت به خارج حمل می‌شد - همه جا به دنبال موکب یزدگرد در تکاپو بودند نیز مسیر این فرار رسمی و شاهانه را ناامن و پر حادثه می‌کرد و شاه قدرت باخته که با چنین وضعی به آخرین حد شرقی قلمرو خویش نزدیک شده بود از جانب نجبا که همراه موکب یا در پس پشت آن ناظر احوال و مراقب اوضاع بودند نیز دایم در معرض تهدید بود و ظاهراً درگیرودار تحریک دشمن مرزبانان و حکام محلی پیش خود می‌پنداشتند هر یک جداگانه خواهند توانست در قلمرو خود با اعراب مصالحه نمایند و با فدا کردن وحدت کشور لااقل موفق خواهند شد استقلال محدودی را در داخل قلمرو خویش حفظ و تأمین نمایند و همین نکته رؤساء خاندانهای بزرگ را، که در گذشته هم در موارد خطر غالباً داعیه قدرت‌طلبی پیدا کرده بودند درین ایام برای یزدگرد مایه دغدغه و موجب تهدید می‌ساخت و ظاهراً به همین سبب بود که وی دعوت خاندان قارن را برای طبرستان رد کرد یا از بیم خیانت آنها بدین دعوت جواب موافق نداد. همچنین نه در قلمرو خاندان مهران در ری توقف کرد و نه هنگام وصول به نواحی مرو نسبت به ماهویه ماه‌پناه که به خاندان پهلوانی سورن انتساب داشت اعتمادی حاکی از امنیت خاطر نشان داد.

البته این بی‌اعتمادی نسبت به رؤساء اهل بیوتات و سایر سرزبانان بین راه هم از یکسو وی را در اخذ تصمیم‌های قاطع‌مردد می‌ساخت و از سوی دیگر آنها را به تحریک و توطئه دایم و احياناً متعارض، در حق وی و در حق یکدیگر و امی داشت [۱۳] و پیداست که با این مایه ضعف و تزلزل تصور استرداد کشور از دست رفته برای یزدگرد هم که هیچ نیروی مادی و معنوی کافی برای نیل به چنان مقصودی در اختیار نداشت جز وهم و رؤیای یک ذهن بیمار مغشوش نمی‌توانست باشد.

این آخرین پادشاه ساسانی پسر شهریار بن خسرو پرویز بود و درگیرودار اختلافات بعد از آزر می‌دخت که هر دسته از نجبا یک تن از بازماندگان خسرو را

نامزد سلطنت می کردند جمعی از اهل استخر وی را که ظاهراً کودک هشت ساله‌یی بود [۱۴] و پدرش از قتل عام بازماندگان خسرو بر دست شیرویه به استخر گریخته بود، به فرمانروایی برداشتند. او را در همان شهر در معبدی که آتشکده اردشیر نام داشت و از قراریکه گفته می‌شد بنیانگذار خاندان ساسانیان چهارصد سالی پیش در آنجا تاج‌گذاری کرده بود تاج بر سر نهادند (سنه ۱۱ هـ). قبل از او نیز بارها در خاندان ساسانی کودکان را بر تخت نشانده بودند. البته تاج‌گذاری وی در معبد اردشیر متضمن تفال عامیانه‌یی به دوام سلطنت بود. خاصه که در همان هنگام تیسفون تختگاه ملک هنوز در دست مدعی دیگر بود. وقتی پایتخت به دست هواداران یزدگرد افتاد مخالفان با پادشاه دست‌نشانده‌یی که بر تخت برداشته بودند منکوب و برکنار شدند.

از همان آغاز کار، اختلاف نجبا سلطنت یزدگرد را متزلزل کرد. در واقع آنگونه که از گفته سبئوس مورخ قدیم ارمنی برسی‌آید به سبب این اختلافات هم در خراسان با سلطنت او مخالفت شد و هم در آذربایجان و نواحی شمال عراق [۱۵]. اما رستم پسر فرخ هرمزد اسپهبد خراسان که سلطنت آرمیدخت را برانداخت و بعد از وی نیز هر پادشاه دست‌نشانده‌یی را موافق میل خود ندید وی را به هرگونه بود برکنار کرد از سلطنت وی پشتیبانی نمود.

با این حال سلطنت یزدگرد که در آغاز جلوس وی جز مجرد یک نام نیز نبود مدعی جدی دیگری هم در وجود هرمزد نام، یک نواده دیگر خسرو پرویز یافت. این هرمزد که قبل از او با آرمی دخت هم در افتاده بود درین زمان در شمال عراق در نواحی نصیبین دعوی فرمانروایی داشت. سکه هم زد و یک دوسالی هم خود را پادشاه خواند. بالاخره هم دفع او جز با غلبه بر سپاهیان نواحی نصیبین ممکن نشد [۱۶].

در همین احوال و در زمانی که سلطنت یزدگرد هنوز درست پا برجا نشده بود اعراب نواحی حیره تسلط پیدا کردند و بدینگونه درگیری با مسلمین با سلطنت وی آغاز شد (۱۳ هـ). این سلطنت هم به قول طبری در مقایسه با فرمانروایی پدران وی در حکم خواب و خیال بود — پریشان و بی‌ثبات. قدرت واقعی در دست نجبا بود که از آن میان اتحاد بین زادویه پرستندگان سالار، با رستم فرخ هرمزد اسپهبد خراسان، مایه تضمین ثبات آن گشت. مع هذا مدت زیادی از درگیری با مسلمین

نگذشته بود که حیره به دست خالد بن ولید سردار خلیفه افتاد. بالاخره به دنبال جنگ قادسیه که رستم طی آن جان باخت، یزدگرد نه در جلولا توانست جلوی سپاه مهاجم را سد کند نه در نهاوند. با آنکه به امید حفظ تخت و تاج مدتها در سراسر کشور در بدر شد و از ولایتی به ولایتی رفت و تا آخرین سال حیاتش هم سکه زد و از مرزبانان و حکام خودباخته‌یی که در سر راه فراز خویش می‌دید مطالبه خراج کرد اعاده تخت و تاج از دست رفته برایش ممکن نشد پسرش پیروز هم در دربار چین به امیدی قابل دل بستگی دست نیافت و با سقوط سلطنت، نام بنی‌ساسان فقط برای گدایان از هستی ساقط شده باقی ماند - که حتی ترندهاشان جالب همدردی نبود فقط مایه تفریح و شوخی تلقی می‌شد [۱۷].

در باب فرجام کار یزدگرد مخصوصاً بعد از وقعه جلولا (۱۶ هـ) که وی به دنبال شکست سپاه خویش، از حلوان به جانب ری رفت [۱۸]، در روایت‌ها اختلاف بسیارست و در توالی و ترتیب جنگها هم توافق نیست. اکثر این روایات به احتمال قوی شایعاتی است که در نقل آنها طوایف مختلف اعراب هریک ناظر به نشر مفاخر و محامد منسوبان خویش بوده‌اند و طبقات مختلف فرس هم هر کدام نظر به تبرئه خویش از اسناد بی‌حمیتی و خیانتگری داشته‌اند و البته چون غالب اقوال مدتها بعد از وقوع ماجرا نقل و جمع شده است وقوع خلطها و تناقضها در آنها خلاف عادت نیست و هرچند جمع و تلفیق آنها ممکن نیست باز از مجموع آنها می‌توان تصویری کلی ازین سالهای سرگردانی و بی‌سروسامانی پادشاه تاج و تخت از دست داده به دست آورد و اگر جزئیات این تصویر هم قطعی نیست کلیات آن در اهمیت سقوط خلاف انتظاری که برای یک خاندان فرمانروایی چهارصد ساله فاجعه‌آمیز و مصیبت‌بار تلقی می‌شده است جای شبهه و تردید باقی نمی‌گذارد.

به هر حال پیداست که تا سالها بعد از واقعه جلولا و نهاوند، یزدگرد به امید آنکه تکیه‌گاه تازه‌یی برای ایجاد یک نیروی مقاومت قومی به وجود آورد، در سراسر قلمرو خود دایم از غرب به شرق و از جنوب به شمال بین ولایات جبال و فارس و کرمان و سیستان در تکاپو بود و هر جا اندک امیدی می‌جست می‌کوشید تا زمینه‌یی برای دستیابی به مقصد پیدا کند و به این امید در هر جا فرصت توقف می‌یافت از مرزبانان و دهقانان ولایات و از بزرگان و اهل بیوتات استمداد می‌کرد و با این حال هر جا سایه دشمن را پشت سر خود حس می‌کرد یا اهل ولایت را از

خود و از موکب انبوه پرخرج و مزاحم خود ناخرسند می یافت آنجا را ترك می کرد و با آنکه سراسر کشور در طی این سرگردانی های وی به دست دشمن می افتاد و یا در دست حکام محلی از نظارت وی خارج می شد، باز همچنان نومیدانه اما مصرانه در جستجوی وسیله یی برای نیل به صلح و استرداد سلطنت از دست رفته خویش، از جایی به جایی می رفت.

در طی این آوارگی ها یک بار کامیابی مختصری که برای دهقان اصفهان حاصل شد امید به آمد کار را در دل نومید وی زنده کرد. ازین رو از حلوان به آنجا رفت [۱۹]. در اصفهان دهقان ولایت، نامش مطیار (میطار؟) توانسته بود عده یی را گرد خود جمع کند و در برخورد با یکدسته از اعراب پیروزی و اندک غنیمتی به دست آورد. یزدگرد که ازین واقعه امیدی یافته بود پنداشته بود دهقان اصفهان وی را در استرداد ملک از دست رفته اش یاری خواهد کرد. اما مطیار از همان اول وی را نومید کرد چون وقتی به قصد ملاقات یزدگرد بی دستوری روی به درگاه وی نهاد و حاجب مانع آمد وی بی درنگ حاجب را کشت و همچنان بی هیچ اذن و دستوری گستاخ وار بر یزدگرد وارد شد پادشاه که هرگز تشریفات رسمی را فراموش نمی کرد ازین طرز برخورد دریافت که از مطیار امید خدمت و طاعت نباید داشت و ظاهراً فتحی که در همین ایام در نهاوند عاید اعراب شد و اصفهان را برای او چندان جای امنی باقی نمی گذاشت بیشتر وی را در اقدام به فرار از آنجا جازم ساخت [۲۰].

از آنجا یزدگرد روانه فارس شد و در استخر که سالها پیش در معبد اردشیرش تاج بر سر نهاده بود شوق و علاقه یی که مجوسان ناراضی از غلبه اعراب نثارش کردند امیدهای تازه بدو داد. اینکه بر وفق برخی روایات سه چهار سالی در فارس باقی ماند [۲۱]، اگر تا حدی مبالغه آمیز نباشد ظاهراً به سبب همین علاقه یی بوده باشد که مردم استخر نسبت به وی نشان دادند. از روایات چنان برمی آید که اصفهان در پی عزیمت وی به دست تازیان افتاد و هرچند لشکر فاتح پادشاه فراری را دنبال کرد با ورود به فارس بر وی دست نیافت.

استخر هم در آن مدت چندبار مورد حمله اعراب واقع شد اما با سرسختی در مقابل دشمن مقاومت کرد [۲۲] و تا چند سال بعد با آنکه تقریباً تمام فارس هم به دست اعراب افتاد استخر و شهرگور همچنان در تصرف یاران یزدگرد باقی بود.

بالاخره یکبار وقتی پادشاه فراری به شهرگور رفت استخر به دست تازیان افتاد. یزدگرد هم که در همان ایام فکر فرار به طبرستان در نظرش قابل توجه آمده بود ظاهراً به سبب اختلافات فکری اطرافیان و تناقض آراء نجباء درین باره به اخذ تصمیم نهایی موفق نشد و با انصراف از فکر طبرستان از فارس روی به کرمان نهاد.

در عزیمت کرمان هم یکدسته از سپاه اعراب از تعقیب او دست برنداشت اما برف و سرما یزدگرد را از گزند آنها ایمنی داد و مع هذا اینکه گفته اند در کرمان هم دو یا سه سالی درنگ کرد [۲۳] درست به نظر نمی آید چرا که بین ترک فارس و ورود وی به نواحی سرو دوسالی بیش فاصله نشد و یزدگرد که فارس را در اواخر سال بیست و نه هجری ترک کرد در آخر سال سی یا اول سال سی و یک هجری [۲۴] در مرو کشته شد. به علاوه بعد از عزیمت به کرمان اعراب هم به تعقیب او به اندک زمانی به کرمان آمدند. اما مرزبان کرمان که نمی توانست هم بار نخوت و هزینه سوکب شاهانه را تحمل کند و هم ولایت و مردم خود را از غارت و دستبرد دشمن در امان دارد، ناچار عذر وی را خواست و حتی قولی هست که او را به خواری از کرمان بیرون راند [۲۵].

یزدگرد از کرمان به سیستان رفت و فرمانروای آن ولایت نیز نخست در بزرگداشت وی از آنچه شرط فرمانبرداری بود دریغ نکرد اما پادشاه فراری که سوکب هر خرج و مزاحمی همراه داشت، از مرزبان سیستان هم مطالبه اموال — اموال عقب افتاده — کرد و چون مرزبان از قبول این تکلیف سر فرو تافت و اظهار عصیان کرد خود کامه تخت و تاج از دست داده سیستان را ناچار رها کرد و از آنجا راه خراسان را پیش گرفت — که می بایست او را به ماوراءالنهر و شاید نواحی غربی چین بکشاند.

اما وقتی با چنین موکبی که در واقع اردویی عظیم از ییکارگان دربار شامل خدمتگزاران و پاسداران یزدگرد و تعدادی از پیران و زنان و کودکان و گروگانها هم می شد و نجبای از هستی ماقط شده و فرصت طلبان چاپلوس هم از همه جا به آن پیوسته بودند در انتهای ولایات خراسان به واحة مرو رسید ماهویة بن مافنه (ماه پناه) مرزبان ولایت که نسبت وی به خاندان پهلوانی سورن می رسید نیز نخست وی را بر وفق مراسم استقبال کرد اما از همان ابتدا کثرت همراهان پادشاه و نخوت و تفرعن فوق العاده خود او که با وجود شکست و فرار دایم از دشمن و مخصوصاً با

وجود خفت و اهانتی که در تمام راه از حکام بلاد کشیده بود دست از آن بر نمی داشت [۲۶]، وجود این مهمان ناخوانده را برای ماهویه سوری تحمل ناپذیر ساخت. یزدگرد از وی نیز مثل دیگر مرزبانان بین راه مطالبه سال کرد و حتی برای تسریع در رسیدگی به حساب خراج های عقب افتاده وی نیز فرمان جداگانه صادر نمود و حاصل این سختگیری آن شد که سوءظن و اختلاف بین میزبان و مهمان بالا گرفت. نیزک طرخان فرمانروای مستقل نواحی بادغیس و متحد ماهویه هم که نخست نسبت به یزدگرد اظهار طاعت و خدمت کرد بنابر مشهور چون دختری از فرزندان پادشاه را خواستگاری کرد و جواب ردی اهانت آمیز از وی شنید پنهانی با ماهویه توطئه ساخت و با لشکری از ترکان خویش به جنگ وی آهنگ کرد.

در جنگی که بین سپاه معدود پادشاه فراری با لشکر نیزک طرخان و هم- پیمانانش روی داد یزدگرد مثل همیشه شکست خورد، و چون ماهویه او را به شهر راه نداد بگریخت و پیاده و تنها با برگ و جامه پادشاهانه به آسیابی در نزدیک نهر مرغاب پناه برد و جنازه او چند روز بعد از نهر مرغاب نزدیک آسیاب بیرون آمد و گفته شد آسیابان یا فرستادگان ماهوی او را کشته بودند و به درون نهر انداخته بودند (۳۱ هـ).

گویند جنازه پادشاه فراری که چند روز بعد از کشته شدنش از نهر مرغاب بیرون آورده شد به وسیله اسقف یا مطران مسیحیان مرو نامش ایلپاء اهوازی [۲۷] که او را نه به خاطر مجرد سلطنتش بلکه مخصوصاً به خاطر جده اش شیرین ارمی که مادر شهریارین خسرو بود و هم به سبب خدمتها و محبتهایی که بعضی اجدادش نسبت به نصاری کرده بودند درخور تکریم می یافت با احترام دفن شد [۲۸] و به قولی حتی برای دفن به استخر فارس فرستاده شد [۲۹].

بلسگالی ماهویه در حق یزدگرد که منجر به سعی در توقیف و قتل وی می گشت نزد موید و مردم مرو مورد اعتراض واقع گردید [۳۰]. و ظاهراً به همین سبب بود که قتل وی مخصوصاً به آسیابان منسوب گشت. اهل مرو هم که گویا به خاطر ناخرسندی از موکب انبوه و مزاحم ملکان ملکا در حفظ جان وی علاقه بی نشان نداده بودند، بعد از واقعه ظاهراً ابراز پشیمانی کردند. با این حال شهر مرو از آن پس تا مدتها بعد، نزد مجوسان «خداه دشمن» خوانده شد [۳۱] و خاندان ماهویه را هم تا سالها بعد مردم «خداه کشان» می خواندند [۳۲]. ماهویه هم

ظاهراً به شدت مورد خشم و پرخاش اهل مرو واقع شد و از بیم آنکه بر دست مردم هلاک شود مرو را رها کرد و به ابرشهر (نیشابور) گریخت [۳۳] و در آنجا بی آنکه بتواند با اعراب کنار آید و خراسان یا مرو را در تصرف خود نگهدارد، چند سالی به عنوان دهقان ولایت و عامل جمع آوری خراج [۳۴] باقی ماند.

موکب پر ازدحام یزدگرد هم بعد از مرگ او پراکنده شد و مرو نیز چندی بعد به دست اعراب افتاد. از کسان یزدگرد برخی به ماوراءالنهر رفتند و پسرش پیروز با دربار چین مکاتبه و ارتباط یافت. بسیاری از همراهان وی نیز در ماوراءالنهر یکچند زندگی و قسمتی از ثروت خود را از تعرض دشمن در امان یافتند. مع هذا عده‌یی از همراهان ملکان ملکا و کسانی که به حرم وی منسوب بودند در مرو باقی ماندند و حتی شش سالی بعد از مرگ یزدگرد دو دختر از منسوبان حرم وی از سردار فاتح زینهار خواستند و به نزد خلیفه فرستاده شدند [۳۵]. بدینگونه مرگ یزدگرد که برای ایران ولادت یک دنیای تازه را همراه آورد، تخت و منبر را برابر ساخت و با پیروزی اسلام بر آیین زرتشت افق‌های تازه‌یی در عرصه تاریخ ایران گشود.

با مرگ یزدگرد و تفرقه باقی مانده سپاه او خراسان هم به اندک مدت به دست اعراب افتاد. کنارنگ طوس که موکب یزدگرد را از سر خویش باز کرده بود به صلح تسلیم شد. طخارستان به دست عبدالله بن عامر و احنوف بن قیس گشوده شد و هیاطله که در نواحی قهستان به کمک اهل آن ولایت مقاومت مختصری کردند نیز شکست خوردند. هرات و به دنبال آن بلخ و مرو هم به صلح فتح شد و مرو چند سالی بعد به صورت یک کوچ نشین عربی درآمد و بصره‌یی دیگر شد که امارت عبدالله بن عامر آنجا را هم با تمام خراسان به حکومت بصره ملحق ساخت [۳۶]. با تسخیر خراسان سپاه عرب به کناره‌های ماوراءالنهر رسید و زان پس حکام اموی از مرو تاخت و تازهای اعراب را در ماوراءالنهر رهبری کردند. این تاخت و تازها که سالها ادامه داشت از نوع صوایف بود - جنگهای تابستانی که شروع زمستان جنگجویان را به پایگاه‌هایشان در خراسان بازمی گرداند [۳۷]. هدف جنگها هم بیشتر کسب غنیمت بود تا نشر اسلام، و چنانکه از گفته سعید خذینه والی اموی در خراسان برمی آید قسمتی از این نواحی را اعراب بستان امیرالمؤمنین [۳۸] و در واقع طعمه